«وقتی که ما کوچولو بودیم، در داخل آب دریا به مدرسه می‌رفتیم. معلم ما لاك‌پشت مسنّی بود... ما به مدرسه می‌رفتیم، هرچند که ممکن است شما باور نکنید...»

آلیس صحبت او را قطع کرد و گفت:

«من که نگفتم باور نمی‌کنم!»

لاك‌پشت مسخره پاسخ داد:

«چرا، گفتی. زبانت را نگهدار!» و دوباره ادامه داد:

«ما از بهترین نوع درسها برخوردار بودیم... در واقع هر روز به مدرسه می‌رفتیم...»

آلیس گفت:

«من هم هر روز به مدرسه می‌رفتم، پس لازم نیست که به آن مغرور شوید.»

لاك‌پشت مسخره با لحن مضطربانه‌ای پرسید:

«درسهای اضافه هم داشتید؟»

آلیس جواب داد:

«بله ما فرانسه و موزیك یاد می‌گرفتیم.»

لاك‌پشت مسخره پرسید:

«شستشو چطور؟»

آلیس با لحن تحقیرآمیزی جواب داد:

«نه، اصلاً!»

لاك‌پشت مسخره با آرامش خاطر فراوانی گفت:

«آه! پس مدرسه شما زیاد مدرسه خوبی نبوده، در مدرسه ما درسهای فرانسه، موسیقی و شستشو به‌عنوان درسهای فوق‌العاده وجود داشت.»

آلیس گفت:

«شما که در ته دریا زندگی می‌کردید نباید زیاد به آن احتیاج داشته باشید.»

لاك‌پشت مسخره آهی کشید و گفت:

«نمی‌توانستم آنرا یاد بگیرم، فقط مرتباً در کلاس شرکت می‌کردم.»

آلیس پرسید:

«چه درسهائی داشتید؟»

لاك‌پشت مسخره جواب داد:

«چرخیدن، پیچ و تاب خوردن و پس از آن حساب... جاه‌طلبی، پریشانی، زشت کردن، و مسخره‌بازی.»

آلیس صحبت او را قطع کرد و پرسید:

«تا بحال راجع به زشت کردن چیزی نشنیده بودم. یعنی چه؟»

گریفون هر دو دستهایش را از شدت حیرت بالا برد و پرسید: